

بحث چهارم: اصالة الاشتغال

تنبيهات الاشتغال

درس سیصد و شصت و سوم تا چهارصد و هفدهم

درس سیصد و شصت و سوم: صوت ۳۸۴

اختلاف مرحوم آخوند و مرحوم شیخ در اطراف

علم اجمالی (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند در تتمّه مطلب در لزوم و یا عدم لزوم اختیار در اطراف علم اجمالی، اضطرار به أحد الأطراف را مطرح می‌کند.^۱ اگر این اضطرار قبل از علم اجمالی باشد یا مقارن با علم اجمالی باشد به این معنا که مکلف قبل از وصول علم اجمالی به احتراز و اجتناب از إنائین مشتبّهین، مضطر به شرب أحد الإنائین معین یا غیر معین بشود، در این صورت حکم باقی اطراف بعد از اضطرار چیست؟

مرحوم شیخ در رسائل بیانی دارند که از آن بیان استفاده عدم اجتناب در معین و اجتناب و احتیاط در صورت غیر معین است. ایشان در شقّ اول می‌فرمایند که اگر مکلف قبل از علم اجمالی یا مقارن با علم اجمالی مضطر شود بر اینکه برای رفع عطش، إناء معینی را شرب کند و اطلاعی از دوران بین

۱. کفایة الأصول، ص ۳۶۰.

حرمتِ این إناء و إناء دیگر ندارد. اصلاً إناء دیگری نیست بلکه فقط یک إناء هست. از إناء دیگر اصلاً اطلاعی ندارد یا یک اناء بیشتر ندارد و مجبور می‌شود این إناء را شرب کند یا نسبت به این إناء کسب طهارت مائیه کند و آب دیگری هم ندارد یا حتی مقارن با علم اجمالی متوجه می‌شود بر اینکه **أحد الإنائين المعین فیه دواءً**، دارویش که باید سر ساعت بخورد در این إناء هست و ملزم به شرب این داروی خاص است. در اینجا مرحوم شیخ می‌فرمایند که اجتناب از باقی اطراف لازم نیست زیرا در صورت اضطرارِ بأحدهما المعین شبهه راجع به إناء دیگر فعلیت پیدا نمی‌کند و علم اجمالی فعلیت خود را از دست می‌دهد زیرا لعلّ اینکه آن موردی که مضطر شده است موردی بوده که حرمت به آن تعلق گرفته و به واسطه غلبه امر به شرب که ناشی از تشکّل و تحقق موضوع اضطرار است، طرف دیگر فعلیت اجتناب را از دست خواهد داد و شبهه به شبهه بدویه برمی‌گردد. بناءً علی هذا در مانحن فیه دیگر [اجتناب] از سایر افراد لازم نیست. در این قسمت مرحوم

مُصَنَّف نظرشان با مرحوم شیخ یکی است.^۱ و همین‌طور در این قضیه اختلافی نیست، ظاهراً مسئله، مسئلهٔ اجماعی است و سایر افراد هم نسبت به این مسئله نظرشان بر همین منوال است.

در این مسئله اختلاف در اینجا پیدا می‌شود که فاصل و مایز بین مرحوم آخوند و مرحوم شیخ در اضطرار به أحدهمای غیر معین است. مثلاً دو اناء که در دو ظرف هست و هر دو اناء هم در یخچال هست و شخص قبل از حصول به علم اجمالی مضطر می‌شود به اینکه یکی از اینها را بخورد یا نسبت به یکی از اینها کسب طهارت مائیه کند یا أحدهما برای او واجب و لازم است. فرض کنید که ناراحتی کلیه دارد و باید که یا این ماء و یا آن ماء را شرب کند، الآن هم وقتش هست و ضرورت دارد و او مضطر است. یا مقارن با علم اجمالی است که فرقی در این صورت نمی‌کند، در اینجا مرحوم شیخ قائل به احتیاط در باقی اطراف هستند. یعنی اگر احدهمای غیر معین را شرب کند مقارن با علم اجمالی است.

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کفایة الأصول (تعلیقه زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۴.

أحدهما را اختیار می کند و به مقتضای اضطرار تناول این أحدهما را دارد. **يَجِبُ الإِجْتِنَابُ** از باقی اطراف. دلیلی را که مرحوم شیخ می آورند این است که تکلیف به اجتناب از مصداق محرّم مشتبّه بین امور است. خوب دقت کنید! مرحوم شیخ در اینجا نظر خیلی دقیقی را می خواهد ارائه بدهد که من خیال می کنم مرحوم آخوند به این دقت توجه نکرده که مرحوم شیخ در اینجا چه می خواهد بگوید. مرحوم شیخ در اینجا می خواهد بفرماید که تکلیف به احدهای غیر معین یا احدهنّ است و هر کدام از اینها به عنوان علی البدل متعلق برای تکلیف واقع می شوند.

در صورت اول تکلیف چون به احدهمای معین در باب اضطرار تعلق گرفته است اصلاً به طور کلی یکی از اینها از قضیه خارج می شود، زیرا تکلیف منعبت از علم تفصیلی حاکم بر تکلیف منعبت از علم اجمالی است، این آن نکته ای است که مرحوم آخوند می بایست به آن توجه کند. این در عبارت مرحوم شیخ نیست یعنی اگر بخواهیم عبارت مرحوم شیخ

را توجیه کنیم باید این مسئله را به این کیفیت توجیه کنیم که علم تفصیلی همیشه بر علم اجمالی حکومت دارد و او را از اساس از بین می برد یا اینکه تنجز او را باطل می کند. اگر علم اجمالی بر نجاست أحد الإنائین بود بعد از آن علم تفصیلی بر نجاست أحدهما قائم شد دیگر علم اجمالی از بین می رود و دیگر وجود ندارد. یا اینکه فرض کنید نازل منزله علم تفصیلی است مانند علم تنزیلی مثل شهادت بینتین که عند الشارع جنبه تنزیلی دارد. چرا؟ زیرا علم تفصیلی بر علم اجمالی تقدّم طبعی دارد و در جایی که تقدّم طبعی باشد نوبت به غیر نمی رسد.

الآن یک قضیه ای یادم آمد. خدا مرحوم آقای حلبی را رحمت کند، یک وقت ما با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به دیدن مرحوم آقای حلبی رفته بودیم. ایشان از سفر حج برگشته بود، آن طور که از صحبتش برمی آمد ظاهراً ایشان هر سال به عنوان روحانی می رفت. در آنجا صحبت راجع به مدینه بعد یا مدینه قبل شد که مدینه بعد در حج رجحان دارد یا مدینه قبل رجحان دارد؟ عده ای هم در آنجا نشسته بودند من دیدم ایشان استدلال می کند

بر رجحان به مدینه بعد به اینکه اولاً این منطبق با روایات است:

عن زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۱

این روایت، روایت صحیح السند است و از امام باقر علیه السلام است و این حکایت از این می کند که زیارت معصوم در مدینه باید بعد از حج باشد. باید یعنی رجحان تأخر از زیارت بیت الله را دارد. خب این یک مطلب است.

ولی نکته دیگر که در کلام ایشان بود این بود که حج واجب است و زیارت ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مستحب است و واجب بر مستحب تقدّم طبعی دارد و لذا اول حج را باید انجام داد و بعد مدینه رفت! اینجا دیگر ایشان جفنگ گفت! خلاصه ظاهراً می فرمایند! چرا؟! چون حج که بر مستحب وجوب تقدّم طبعی دارد در

۱. الکافی، ج ۴، کِتَابُ الْحَجِّ، بَابُ الْإِبْتِدَاءِ بِمَكَّةَ وَ الْخَتَمِ بِالْمَدِينَةِ، ص ۵۴۹، ح ۳۱۳۹.

ترجمه: «زراره از امام ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا که مردم مأمور شده اند تا به سوی این سنگ ها بیایند، و به آنها طواف کنند، و آنگاه به سوی ما آیند، و ما را از ولایتشان خبر دهند، و نصرت خود را بر ما عرضه نمایند.» (محقق)

ظرف تحقق واجب است. بحث در ظرف تحقق واجب که نیست، اگر زمان وجوب واجب، حال شده باشد و واجب از مرتبه تنجز گذشته و به وجوب خود فعلیت پیدا کرده باشد و دوران بین مستحب و واجب است زیارت بیت الله یا زیارت امام رضا؟! خب قطعاً زیارت بیت الله در آنجا مقدّم است چون وجوبش وجوب حالّ شده و تقدّم واجب بر مستحب تقدّم طبعی است. اما اگر در ظرف واجب نباشد، چه ربطی دارد؟! فرض کنید الآن نه موقع حج است نه موقع چیز دیگر، خب زیارت امام رضا علیه السّلام به رجحان خودش باقی می ماند و به فضیلت خودش باقی می ماند و حج هم حالا در وقت خودش.

کسانی که در اشهر حج عربستان مشرف می شوند و قبل از موسم حج است خب اینها می توانند قبلاً زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام بکنند، الآن موقع حج نیست و ظرف وجوب حج نیست. خلاصه خواسته بودند یک قدری ...! مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه هم گوش می دادند! حالا نمی دانم چه در [ذهنشان] بود!

خلاصه ما جلوی آقا دیگر نخواستیم چیزی بگوییم!
 دیگر خلاصه ما بچه بودیم و هنوز ریش درنیاورده
 بودیم، اصلاً ریش نگذاشته بودیم. بیست سالم بود
 تقریباً که شرکت کرده بودم خیلی از این نحوه
 استدلال خنده‌مان گرفته بود! خب ما آن موقع معالم
 خوانده بودیم، برای خودمان کسی بودیم! فاضل
 بودیم! ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا
 عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ﴾^۱! ما برای همه دعا می‌کنیم!

این آیه، آیه خیلی عجیبی است که چطور افراد
 در این دنیا خیلی بر اساس یک موانع و نفسانیاتی
 باهم در مقام تخاصم و تشاجر قرار می‌گیرند! ولی
 هر دو به یک مطلب معتقدند. این مسئله نفس می‌آید
 حقیقت و حلاوت تقرب را از اینها سلب می‌کند،
 بیچاره‌ها سر هیچ عمری در سر هم می‌زنند که من بر
 حقّم یا تو بر حقّی! خب بابا تو بر حقّ باش!

می‌گویند که در یک قضیه بین آقای خمینی و این

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۴۷. معادشناسی، ج ۲، ص ۱۱۱:

«و بیرون آوردیم آنچه از کدورت و غلّ در سینه رستگاران بود، و پاک و پاکیزه در بهشت‌هایی که آبهای روان در آن جاری است هم چون برادر واقعی بر روی تخت‌ها مقابل یکدیگر نشسته و به جمال هم نظر می‌کنند.»

آقای سید محمد روحانی یک بحثی شد - این دوتا
باهم خوب نبودند و در نجف خلاصه خیلی در
ضدیت به سر می بردند - و آقای خمینی به آقای
روحانی می گوید که این مطلب نیاز به کفایه دارد که
باید شما کفایه را بخوانید، بعد یک مدت می گذرد و
ایشان خلاصه در صحبت غلبه می کند و به آقای
خمینی می گوید که این نیاز به معالم دارد. خدا
هردوی آنها را رحمت کند حالا إن شاء الله که در آن
دنیا ...!

چندی پیش یکی آمد به ما گفت که ما بر حقیق،
گفتم که ما هم همین را می خواهیم ما می خواهیم
شما بر حق باشید! چه کسی بدش می آید! خب ما
چه بگوییم؟! ما حرف بدی زدیم؟! ما می خواهیم
شما بر حق باشید! دعا می کنیم از خدا می خواهیم!
گفتم که افتخار برای ماست که شما بر حق باشید!
بیچاره همین طور ماند! چیزی دیگر نگفت! خب
حالا این می آید می گوید که ما بر حقیق، آن می گوید
که نه خیر ما بر حقیق! چوب را برمی دارند و بر سر
همدیگر می زنند! آدم می تواند زود خودش را راحت
کند و قضیه را فیصله بدهد. کدام بهتر است؟! این

بهتر است دیگر! ما آن موقع همان طور ساکت بودیم
نمی توانستیم حرف بزنیم، دیدیم ایشان از این طرف
دارد این حرف ها را می زند و از آن طرف هم مرحوم
آقا نگاه می کنند! آقا در آنجا بودند، آقای روضاتی
بود ...

تلمیذ: خطیب بودند.

استاد: بله خطیب بود ایشان تهران در خیابان های
یوسف آباد مسجد داشت.

تلمیذ: کتاب شناسی وارد بود.

استاد: بله بله.

تلمیذ: آقا سید احمد؟!

استاد: بله آقا سید احمد، ایشان آنجا در مجلس
بود و عده ای هم بودند خلاصه با همین دولتی ها مثل
اینکه یک تعارض هایی داشت، آن طوری که شنیدم
بعد به اصفهان رفت و در همین کتب اهل سنت
مطالعاتی داشت و آن موقع کتاب هایش را به مرحوم
آقا - رضوان الله تعالی علیه - داده بود، ایشان دو سه
کتاب راجع به همین اهل سنت و مطالب اهل سنت
و اینها داشت. ایشان باعث شد که مرحوم آقا مدتی

در مدرسهٔ مروی مطوّل بگویند و بعد دیگر ترک کردند و نرفتند، می‌گفتند که افراد غریبه هم می‌آمدند. آن موقع مرحوم آقا به دو سه تا از همین رفقا - آقای تقوی، آقا شیخ محمد لواسانی - و عده‌ای از اینها که به مسجد می‌آمدند مطوّل می‌گفتند. دیگر ایشان خیلی اصرار کرد و می‌گفتند که شما بیاید مسجد مروی که مسجد پا بگیرد، جمعیت حفظ بشود، منظورش این بود رونق پیدا کند، یک مدتی هم مرحوم آقا رفتند و دیدند که نه، این مسائل نیست. خلاصه ترک کردند و رفتند. علی‌کلّ حال ما می‌خواستیم آنجا اظهار لَحیه کنیم ولی لَحیه نداشتیم لذا همین‌طور ساکت نشستیم و بعد به مطالب بزرگان گوش دادیم! علی‌کلّ حال حالا که لَحیه پیدا کردیم حال برایمان نمانده است!

تلمید: کسی گوش نمی‌دهد!

استاد: البته حالا دیگر کسی گوش نمی‌دهد.

عجب دنیایی است!

واقعاً عجیب دنیایی است. یک روز شخصی

بالای منبر گفته بود که مطالبی را که فلانی می‌گوید،

انسان باید به کیفیت لَحْن صحبت ایشان حتی توجه

کند تا مطالب را بفهمد، آن وقت قضایا برمی گردد و مسائل عوض می شود و همین آقا صریحاً می آید می گوید که مطالبی را که ایشان می گوید همه اش دروغ است! اصلاً از کجا به کجا آمد! کمی حالا جا بگذار! نه آن حرفت نه این! علی کلّ حال اینها همه برای انسان عبرت و مفید است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد